

### ۳۱. جنوب آفریقا

تا اوایل دهه ۱۹۶۰ حاکمیت اروپایی‌ها در بیشتر مناطق شمال خط استوا پایان یافته بود. این حاکمیت در جنوب خط استوا- منطقه‌ای که به شدت تحت تأثیر جمهوری آفریقای جنوبی با حاکمیت اقلیت سفید پوست بود- ادامه یافت. کشف ثروت‌های معدنی در جنوب آفریقا (شامل ذغال سنگ، کبالت، مس، الماس، طلا و اورانیوم) یکی از دلایل پدید آمدن جوامع سفیدپوست در این مناطق بود. وجود سرزمین‌های بلند و مرتفع در نزدیکی خط استوا که جهت کشت محصولات تجارته (مانند قهوه و توتون) دارای آب و هوای سالم و مساعدی بود نیز علت دیگری برای حضور جوامع اروپایی در این سرزمین‌ها بود.

کنیا در سال ۱۹۶۳ مستقل شد. تجزیه استان معدنی و ثروتمند کاتانگا (شبابا)<sup>(۱)</sup> از زیر حمایت سفیدپوستان و مداخله سازمان ملل متحد پایان داده شد (۳۲). بریتانیا فدراسیون آفریقای مرکزی را که در سال ۱۹۵۳ تأسیس شده بود، منحل کرد. این فدراسیون از اتحاد کشورهای نیاسلاند (مالاوی) رودزیای شمالی (زامبیا)، رودزیای جنوبی (زیمبابوه) تشکیل شده بود. مالاوی و زامبیا در سال ۱۹۶۴ مستقل شدند.

رودزیای جنوبی ظاهراً مستعمره بریتانیا بود، اما در واقع توسط اقلیت سفیدپوست اداره می‌شد. اولین ساکنان سفیدپوست در دهه ۱۸۹۰، از آفریقای جنوبی و با پیشنهاد سیسیل رودز<sup>(۲)</sup> مغز متفکر سفیدپوستان در این منطقه ساکن شدند. در سال ۱۹۶۵ اقلیت

1. Shaba

۲. نخست وزیر وقت بریتانیا

سفیدپوست، استقلال جمهوری رودزیا را اعلام کرد. بریتانیا از طریق سازمان ملل متحد، اقدام به تحمیل مجازات‌های اقتصادی علیه رودزیا کرد. اما پشتیبانی‌های جمهوری افریقای جنوبی به رژیم شورشی سفیدپوست امکان داد تا در برابر فشارهای بین‌المللی و جنگ چریکی سیاه‌پوستان، تا سال ۱۹۸۰ مقاومت کند. در این سال تحت نظارت بریتانیا و کشورهای مشترک‌المنافع، انتخاباتی در رودزیا برگزار شد که منجر به تشکیل حکومت سیاه‌پوستان گردید. پس از آن استقلال کشور به رسمیت شناخته شد و نام کشور به زیمبابوه تغییر یافت (برگرفته از نام یک مکان باستانی - ۳۲).

وقوع انقلاب پر تغال در سال ۱۹۷۴ (توسط سربازان خسته از جنگ چریکی طولانی در افریقا - ۳۳) منجر به استقلال آنگولا و موزامبیک در سال ۱۹۷۵ شد. در پی آن، این دو کشور دچار جنگ داخلی شدند و جمهوری افریقای جنوبی در هر یک از دو کشور، سال‌ها از یک گروه چریکی حمایت می‌کرد. طی دهه ۸۰ جمهوری افریقای جنوبی تحت فشار فزاینده جهت اعطای استقلال به نامیبیا بود و در سال ۱۹۹۰ نامیبیا موفق به کسب استقلال شد (۳۳) در سال ۱۹۹۴ به حاکمیت اقلیت سفیدپوست در افریقای جنوبی پایان داده شد (۴۳) و این کشور به عنوان دوازدهمین کشور به عضویت «جامعه اقتصادی جنوب افریقا»<sup>(۱)</sup> پذیرفته شد. این گروه در اصل توسط کشورهایهایی که از قدرت جمهوری افریقای جنوبی در هراس بودند تأسیس شد، اما در حال حاضر به جمهوری افریقای جنوبی به عنوان یک مرکز قدرت اقتصادی منطقه نگریسته می‌شود.



## ۳۲. زئیر، زامبیا، زیمبابوه

زئیر (کنگو) دارای سواحل اندکی [در کنار اقیانوس اطلس] است. زامبیا و زیمبابوه هم کشورهای محاط در خشکی هستند. لزوم بهره‌برداری از منابع معدنی این کشورها (۳۱) منجر به ساختن خطوط ترانزیت راه‌آهن از طریق موزامبیک، آنگولا و افریقای جنوبی شده است. هنگامی که این سرزمین‌ها تحت کنترل سفیدپوستان بود، وابستگی کشورهای محاط در خشکی به این خطوط راه‌آهن اهمیت به‌سزایی داشت.

خط‌آهن «تازارا»<sup>(۱)</sup> که توسط چینی‌ها در دهه ۷۰ ساخته شد، برای زامبیا یک مسیر جایگزین جهت دسترسی به دریا بود.

زئیر، کنگوی بلژیک در سال ۱۹۶۰، شتابان و بدون در نظر گرفتن مقدمات لازم به استقلال رسید. سربازها سر به شورش برداشته و بی‌نظمی در کشور گسترش یافت. بلژیک برای حفظ امنیت ۱۰/۰۰۰ نفر سفیدپوست اقدام به اعزام نیرو به کنگو نمود. پس از آن سازمان ملل متحد نیز به منظور کمک به اعاده نظم و برقراری چتر امنیتی برای عقب‌نشینی نیروهای بلژیکی، نیرویی به کنگو اعزام کرد.

جدایی استان معدنی کاتانگا (در حال حاضر شابا) منافع متعددی برای بلژیک در برداشت و از سوی رودزیا و جمهوری افریقای جنوبی نیز حمایت شد. دولت مرکزی همبستگی خود را از دست داد و با کمک شوروی یک حکومت رقیب در شهر استانی ویل (کیسانگانی) تشکیل شد. سازمان ملل متحد به تشکیل دولت ملی جدید در سال ۱۹۶۳ و پایان دادن به تجزیه استان کاتانگا کمک کرد.

زئیر - که از سال ۱۹۷۱ تا سال ۱۹۹۷ به این نام خوانده می‌شد - در اثر شورش‌ها و

1. Tazara

طغیان‌ها و تهاجم سربازان فراری سابق، ضربه‌های شدیدی را متحمل شده است. این کشور تاکنون سه بار و در سال‌های ۱۹۶۴، ۱۹۷۸ و ۱۹۹۱ از نیروهای بلژیکی و فرانسوی درخواست کمک کرده است. این کشور تا اوایل دهه ۹۰ وارث اقتصادی درهم شکسته، حکومتی رسوا و ارتشی ضعیف (با بی‌نظم) بود که تنها برای باجگیری و غارت و چپاول ساخته شده بود.

شورش جدیدی در سال ۱۹۹۶، در منطقه «کیوو»<sup>(۱)</sup> آغاز شد. مردم این منطقه دارای ریشه مشترکی با اقلیت حاکم توتسی<sup>(۲)</sup> در دو کشور همسایه زئیر، رواندا و بروندي بودند. شورشیان با کمک ارتش رواندا شهر بوکاو مرکز استان کیووی جنوبی را به تصرف در آوردند. بنابراین، در ابتدا، جنگ‌های به وقوع پیوسته در بخش‌های شرقی زئیر، ادامه درگیری در رواندا و بروندي میان اقلیت «توتسی» و اکثریت «هوتو»<sup>(۳)</sup> بود.

به هر حال آشکار بود که نیروهای زئیر در این جنگ شرکت نخواهند کرد؛ چرا که دولت حاکم در کینشازا توانایی اعاده حاکمیت بر مناطق شرقی را نداشت. به دنبال پیشرفت شورشیان، آنها موفق شدند پشتیبانی گسترده‌ای به دست آورند و پیش‌بینی می‌شد که بزودی سراسر کشور را تحت کنترل خود در آورند.

زامبیا و مالاوی، پس از کسب استقلال در سال ۱۹۶۴ (۳۱) به علت عدم دسترسی به دریای آزاد و وابستگی به راه‌های منتهی به دریا از طریق موزامبیک - مستعمره پرتغال - و در مورد زامبیا از طریق رودزایای جنوبی (زیمبابوه) - که تحت حاکمیت سفیدپوستها بود - سال‌ها با مشکلات زیادی دست به گریبان بودند.

جنگجویان چریک در رودزایای جنوبی از پایگاه‌های مستقر در زامبیا تغذیه می‌شدند که در پاسخ به این عمل این پایگاه‌ها مورد حمله نیروهای رودزایا قرار می‌گرفتند. «کنگره ملی افریقا»<sup>(۴)</sup> که فعالیت آن در جمهوری افریقای جنوبی ممنوع شده بود، دفتر مرکزی خود را به لوزاکا پایتخت زامبیا انتقال داد. در پاسخ به این عمل، افریقای جنوبی و رودزایا مجازات‌های

1. Kivu  
3. Hutu

2. Tutsi  
4. African National Congress

اقتصادی را در مورد زامبیا به اجرا گذاشتند که مشکلات جدی برای اقتصاد زامبیا به بار آورد. پس از سال ۱۹۷۵ هنگام خروج نیروهای پرتغالی از موزامبیک، جنگ داخلی در موزامبیک در گرفت که در نتیجه، نزدیک به یک میلیون نفر از جمعیت موزامبیک به مالاوی گریختند. زیمبابوه پس از کسب استقلال (۳۱) از رشد اختلاف‌ها میان دو قبیله بزرگ کشور رنج می‌برد. قبیله «ماشونا»<sup>(۱)</sup> که اکثریت جمعیت و قبیله «ماتابله»<sup>(۲)</sup> که ۲۰٪ جمعیت کشور را تشکیل می‌دادند اما کشور کاملاً در تسلط قبیله ماتابله بود.

تعدادی از سفیدپوستان به قصد مهاجرت به جمهوری افریقای جنوبی، رودزیا را ترک کردند اما بسیاری نیز در کشور باقی ماندند و انتقال قدرت به سیاه‌پوستان را پذیرفتند. جنگ داخلی موزامبیک اثراتی را در زیمبابوه برجای گذاشت. این جنگ که پس از کسب استقلال در موزامبیک روی داد، هنگامی که رژیم چپ‌گرا در سال ۱۹۷۵ قدرت را در دست داشت مورد تهاجم «رنامو»<sup>(۳)</sup> قرار گرفت. این جنبش از سوی جمهوری افریقای جنوبی حمایت می‌شد. یک رشته خط‌آهن و خط لوله نفت که از زیمبابوه به بندر «بیرا»<sup>(۴)</sup> در موزامبیک کشیده شده‌است، دارای اهمیتی حیاتی برای این کشور جهت دسترسی به دریای آزاد می‌باشد. زیمبابوه برای محافظت این خط‌آهن و خط لوله نفت از تهاجم «رنامو» اقدام به اعزام نیرو و به داخل خاک موزامبیک کرد. رنامو بیش از نیمی از خاک موزامبیک را چندین سال در کنترل خود داشت.

تا سال ۱۹۹۲ موزامبیک از یک جنگ داخلی ۱۶ ساله رنج می‌برد که حاصل آن برجای گذاشتن یک میلیون کشته بود. بسیاری از این کشته‌ها نتیجه قحطی، خشکسالی و اتخاذ سیاست‌های نادرست اقتصادی و عوارض جنگ بود که با هم ترکیب شده و چنین تلفات سنگینی را پدید آورده بودند.

میانجیگری بین‌المللی منجر به امضای قرارداد صلح و اعزام نیروهای سازمان ملل

1. Mashona

3. Renamo (Resistencia Nacional Mocambicana).

2. Matabele

4. Beira

متحد به این کشور شد، این نیروها در سال ۱۹۹۵ پس از برگزاری انتخابات، موزامبیک را ترک کردند. در این انتخابات «رنامو» شکست خورد و مجبور به پذیرش نتیجه انتخابات شد. چپ‌گرایان با ایجاد اصلاحاتی در نظریه‌های مارکسیستی خود، قدرت را حفظ کردند.



### ۳۳. آنگولا و نامیبیا

اعطای استقلال به آنگولا پس از یک جنگ ۱۴ ساله، منجر به خروج ۵۰۰۰۰ نفر نیروی نظامی و ۳۰/۰۰۰ نفر اتباع غیرنظامی پرتغال از آنگولا شد. پس از خروج پرتغالی‌ها - جنبش‌های رقیب به حال خودرها شدند و جنگ نامنظم جدیدی را علیه یکدیگر آغاز کردند. پایگاه جنبش «فنلا»<sup>(۱)</sup> در شمال کشور در منطقه قبایل با کنگو واقع شده بود. جنبش «یونیتا»<sup>(۲)</sup> در جنوب کشور و در منطقه قبیله «اومبوندو»<sup>(۳)</sup> فعالیت می‌کرد. پس از جمعیت ۱۱ میلیونی آنگولا به این قبیله تعلق داشتند و در نهایت جنبش مارکسیستی «مپلا»<sup>(۴)</sup> که منطقه لواندا پایتخت کشور را در کنترل داشت. جنبش چهارمی هم به نام «فلک»<sup>(۵)</sup> برای جدایی بخش برونگان کابیندا و تأسیس یک دولت مستقل در آن منطقه فعالیت می‌کرد. کابیندا بخش برونگان آنگولا در شمال رود کنگو است که بهره‌برداری از منابع نفت آن از دهه ۶۰ آغاز شده است.

با کمک نیروهای جمهوری افریقای جنوبی، یونیتا در آستانه فتح لواندا بود، فنلا از پایگاه‌های داخل خاک زئیر استفاده می‌کرد. هر دو گروه در ابتدا مورد حمایت ایالات متحده آمریکا بودند، اما تا سال ۱۹۷۶ نیروهای کوبایی که با کمک هواپیماهای اتحاد جماهیر شوروی (۶۹) وارد آنگولا شدند، توانستند لواندا را برای مپلا حفظ کنند و این گروه با کمک این نیروها توانست شمال و غرب کشور را به تصرف خود در آورد. در اوایل دهه ۸۰ «فنلا» و «فلک»

1. Frente Nacional de Liberacao de Angola (FNLA)
2. Uniao Nacional Para a Independencia Total de Angola (UNITA)
3. Ovimbundo
4. Movimento Popular de Liberacao de Angola (MPLA)
5. Front Pour la Liberation del Enclave de Cabinda (FLEC)

دست از جنگ کشیدند. یونیتا همچنان به جنگ ادامه داد و نیروهای دولت «مپلا» هرگز نتوانستند بر جنوب شرقی کشور تسلط یابند.

درگیری در آنگولا و جنگ در نامیبیا با یکدیگر پیوند داشت. نامیبیا که پیشتر افریقای جنوب غربی نامیده و جزو مستعمرات آلمان محسوب می‌شد، پس از جنگ جهانی اول به افریقای جنوبی واگذار شد. بیشتر مساحت این کشور پوشیده از بیابان است و تنها ۱/۷ میلیون نفر جمعیت داشت که نیمی از آن متعلق به قبیله «اوامبو»<sup>(۱)</sup> بودند. یکی از منابع عمده این کشور اورانیوم است که معادن آن در منطقه «روسینگ»<sup>(۲)</sup> واقع شده است. منبع دیگر الماس است که معادن آن در «لودریتز»<sup>(۳)</sup> قرار دارد. در دهه ۸۰ نیروهای افریقای جنوبی به شمال نامیبیا از جمله منطقه نوار «کاپریوی»<sup>(۴)</sup> اعزام شدند. منطقه نوار کاپریوی در زمان استعمار نامیبیا توسط آلمان و به وسیله صدراعظم وقت آلمان، کاپریوی به نامیبیا ملحق شده است. هدف از اعزام این نیروها مبارزه با جنبش چریکی «سواپو»<sup>(۵)</sup> بود. نیروهای این جنبش با استفاده از پایگاه‌های خود در جنوب آنگولا اقدام به انجام عملیات نظامی در شمال نامیبیا می‌کردند و نیروهای جمهوری افریقای جنوبی نیز در تلاش برای سرکوب آنها بارها مناطق جنوبی آنگولا را به تصرف خود در آوردند.

تا اواخر دهه ۸۰ پشتیبانی اتحاد جماهیر شوروی از رژیم مپلا در آنگولا روبه کاهش نهاد و این دولت بیشتر در آمد خود را از فعالیت شرکت‌های نفتی امریکایی در منطقه کابیندا به دست می‌آورد. در سال ۱۹۸۸، پس از یک میانجیگری طولانی توسط ایالات متحده امریکا، جمهوری افریقای جنوبی، آنگولا و کوبا موافقتنامه‌ای را امضا کردند که شامل خروج نیروهای کوبایی تا سال ۱۹۹۱ و اجرای طرح معطل مانده سازمان ملل متحد در مورد استقلال نامیبیا می‌شد. جمهوری افریقای جنوبی نیروهای خود را از نامیبیا خارج کرد و نیروهای حافظ صلح سازمان ملل متحد، جایگزین آن نیروها شده و با کنترل اوضاع، اقدام به برگزاری انتخابات

1. Ovambo

2. Rossing

3. Luderits

4. Caprivi Strip

5. South West Africa People's Organization (SWAPO)

کردند. نامیبیا در سال ۱۹۹۰ مستقل شد. در مجلس قانونگذاری این کشور، دولت «سواپو» با یک گروه مخالف منتخب مردم مواجه شد و اقلیت سفیدپوست نیز (۶٪ جمعیت) این کشور را ترک نکرد. جمهوری افریقای جنوبی در سال ۱۹۹۳ با واگذاری منطقه برونگان در خلیج «والویس» به نامیبیا موافقت کرد.

در سال ۱۹۹۱ کوبا آخرین نیروهای خود را از آنگولا خارج کرد (بالغ بر ۵۰/۰۰۰ نفر) و یک قرارداد صلح به امضا رساند. در سال ۱۹۹۲ با نظارت عالی سازمان ملل متحد، انتخابات در آنگولا برگزار شد که منجر به پیروزی «مپلا» گردید با این حال تلاش‌ها در جهت وحدت نیروهای نظامی رقیب به شکست انجامید و هنگامی که یونیتا درک کرد سهم مهمی از قدرت به آنها واگذار نمی‌شود، ۱۸ ماه پس از امضای قرارداد صلح، بار دیگر جنگ را از سر گرفت.

تا سال ۱۹۹۳ یونیتا <sup>۱</sup> از کل سرزمین آنگولا را در اختیار داشت. نیروهای این جنبش موفق شدند شهر «هوامبو»<sup>(۱)</sup> در مرکز و یک منطقه سرشار از منابع الماس را در شمال کشور به تصرف خود در آورند (در زمان صلح، آنگولا چهارمین تولیدکننده بزرگ الماس جهان بود و ۱۱٪ کل ذخایر شناخته شده الماس را در اختیار داشت). اما به تدریج، یونیتا این سرزمین‌ها و پشتیبانی افریقای جنوبی را از دست داد. در مقابل «مپلا» استخدام نیروهای نظامی مزدور از افریقای جنوبی را آغاز نمود. در سال ۱۹۹۵ قرارداد صلح جدیدی امضا شد و نیروهای جدید حافظ صلح از سوی سازمان ملل متحد به آنگولا اعزام شدند و آنگولا برای دومین بار این شانس را یافت تا از جنگ داخلی طولانی با ۴۰۰/۰۰۰ کشته، رهایی یابد.



## ۳۴. جمهوری آفریقای جنوبی

در سال ۱۹۹۴ طی یک مرحله انتقالی صلح‌آمیز، به حاکمیت طولانی اقلیت سفیدپوست، پایان داده شد. تأثیر این دگرگونی سریع در سرتاسر آفریقا احساس شد. این دگرگونی اوج روندی بود که طی آن، از دهه ۵۰ کل قاره آفریقا از دوره استعماری یا حاکمیت اقلیت سفیدپوست خارج شد (۳۰، ۳۱).

۵ میلیون از جمعیت ۴۵ میلیون نفری آفریقای جنوبی، سفیدپوست هستند. اکثریت آنها «آفریکانر»<sup>(۱)</sup> (اغلب از ریشه نژاد هلندی بوده و به زبان آفریکان که تفاوت اندکی با زبان هلندی دارد صحبت می‌کنند)، مابقی انگلیسی‌زبان و بریتانیایی‌الصل هستند. ۳۵ میلیون نفر سیاه‌پوست، یک میلیون مهاجر هندی و چهار میلیون رنگین‌پوست از نژادهای گوناگون، بقیه ترکیب نژادی جمعیت را تشکیل می‌دهند (در کشوری که در سال‌های اخیر به جهت تقویت جدایی نژادی به بدنامی شهرت یافته بود، اختلاط نژادی موجب پدید آمدن جوامع دورگه‌ای شده است که چندان هم کوچکتر از جوامع سفیدپوست نیستند).

اولین مستعمره هلندی در «کیپ تاون» در سال ۱۶۵۲ تأسیس شد. دماغه امیدنیک در سال ۱۸۱۴ ضمیمه بریتانیا شد. از آن پس دو درگیری عمده برای کسب برتری، تاریخ آفریقای جنوبی را شکل داده است: درگیری میان بریتانیایی‌ها و بوئر‌ها و درگیری میان سفیدپوستان و سیاهان. اکتشاف معادن، به ویژه معادن طلا در «راند»<sup>(۲)</sup> در نزدیکی ژوهانسبورگ در «ترانسوال»<sup>(۳)</sup> ارزش این مستعمره را بالا برد. در اواخر دهه ۴۰ آفریکانرها به عنوان طرف پیروز در هر دو درگیری ظاهر شدند.

1. *Africaner*  
3. *Transvaal*

2. *Rand*

در سال ۱۹۶۱ افریقای جنوبی رژیم حکومتی جمهوری را برگزید و جامعه کشورهای مشترک‌المنافع را ترک کرد (این کشور در سال ۱۹۹۴ بار دیگر به جامعه کشورهای مشترک‌المنافع بازگشت و فعالیت‌های جامعه مشترک‌المنافع، کمک شایانی به عبور از مرحله انتقالی کرد). در دهه ۱۹۶۰ بریتانیا به سه سرزمین تحت‌الحمایه خود با نام‌های «با سوتولند»<sup>(۱)</sup> (لسوتو)، «بچوانالند»<sup>(۲)</sup> (بوتسوانا) و سوازیلند استقلال داد. حاکمان سفیدپوست افریقای جنوبی در ابتدا امید فراوانی به اشغال این سه کشور داشتند، با این حال این سه کشور از لحاظ اقتصادی به افریقای جنوبی وابسته بودند.

از دهه ۵۰ به بعد نظامی برای تداوم سلطه سفیدپوستان پدید آمد که به طور مداوم محکم‌تر می‌شد. نقشه‌ای نیز برای از بین بردن اکثریت سیاه‌پوستان طراحی شد. از سال ۱۹۱۳ سیاه‌پوستان از مالکیت زمین به جز در «مناطق اختصاص یافته به بومیان»<sup>(۳)</sup> منع شدند (به منظور کمک به تأمین کارگر ارزان قیمت برای مالکان مزارع و صاحبان معادن، سیاهان مجبور می‌شدند به شکل مزدور یا استخدامی کار کنند). مناطق اختصاص یافته برای بومیان به «سرزمین‌های اصلی»<sup>(۴)</sup> برای قبایل تبدیل شدند. این مناطق دارای خودمختاری بودند و تشویق به کسب استقلال می‌شدند. وقتی که به قبیله‌های ساکن در «سرزمین‌های اصلی» استقلال ظاهری اعطاء شد، تمامی اعضای این قبیله‌ها به عنوان بیگانه تلقی شدند - حتی اگر بیشتر آنها در مناطق ویژه سفیدپوستان زندگی می‌کردند. - بنابراین افریقای جنوبی یک ملت سفیدپوست بود که چندین میلیون مهاجر سیاه‌پوست خارجی در آن بدون هیچ‌گونه حقوقی و با صبر و شکیبایی مشغول کار بودند.

تا سال ۱۹۸۲ «سرزمین‌های اصلی» «بوفو تاتسوانا»،<sup>(۵)</sup> «کیسکی»<sup>(۶)</sup>، «ترانسکی»<sup>(۷)</sup> و

1. Basutoland

2. Bechuanaland

3. Native Reserves

4. Homelands

5. Bophuthatswana

6. Ciskei

7. Transkei

«وندا»<sup>(۱)</sup> مستقل شدند و ۳/۵ میلیون سیاهپوست از مناطق سفیدپوست‌نشین به «سرزمینهای اصلی» مکان‌هایی که هیچ شغل و زمینی برای آنها وجود نداشت، تبعید شدند. (اما اکثریت سیاه‌پوستان در مناطق سفید پوست‌نشین در شهرک‌های مخصوص سیاهان، زندگی می‌کردند، جایی که تعداد آنها بر سفیدها برتری داشت).

قانون اساسی جدیدی در سال ۱۹۸۳ به تصویب رسید که به موجب آن مجلس قانونگذاری جدیدی برای رنگین‌پوستان و هندی‌های بدون نماینده تأسیس شد - البته قدرت اصلی در دست سفیدپوست‌ها بود - بیشتر هندی‌ها و رنگین‌پوستان ائتلاف با سفیدپوستان علیه اکثریت سیاهپوست را رد کردند و انتخابات مجلس را تحریم نمودند. این امر منجر به گسترش ناآرامی شد. و سال ۱۹۸۶ دولت مجبور به برقراری حالت فوق‌العاده در سراسر کشور شد.

تا سال ۱۹۸۰ موزامبیک و آنگولا - مستعمرات پیشین پرتغال - مستقل شدند و رودزبای جنوبی نیز تحت حاکمیت اکثریت سیاهپوست قرار گرفت، به این ترتیب پرده محافظ شمالی از بین رفت (۳۱ و ۳۲). بریتانیا مهم‌ترین شریک تجاری این کشور مجازات‌های اقتصادی را به افریقای جنوبی تحمیل نمود و مجبور شد در همراهی با سایر کشورهای مشترک‌المنافع شدت این مجازات‌ها را افزایش دهد. ایالات متحده آمریکا نیز در سال ۱۹۸۶ مجازات‌هایی را علیه افریقای جنوبی وضع کرد. شرکت‌های بزرگ بین‌المللی فعالیت‌های خود را در افریقای جنوبی متوقف کرده و بانک‌ها از دادن اعتبار خودداری می‌کردند. اعتماد عمومی به این کشور خدشه‌دار شد و این امر تبعات منفی فراوانی برای اقتصاد این کشور در برداشت. رییس‌جمهور جدید «فردریک دکلرک»<sup>(۲)</sup> در سال ۱۹۸۹ مسیر جدیدی را در پیش گرفت. وی در سال ۱۹۹۳ به حالت فوق‌العاده در کشور پایان و به فعالیت «کنگره ملی افریقا» و دیگر احزاب مخالف مشروعیت داد، نلسون ماندلا و دیگر رهبران زندانی کنگره ملی افریقا را آزاد کرد و با آنها در مورد اجرای اصلاحات عمیق به مذاکره پرداخت. قانون اساسی موقت نیز

1. Venda

2. Fredrik De Klerk

توسط نمایندگان آخرین دوره مجلس تحت سلطه سفیدپوست‌ها به تصویب رسید. در سال ۱۹۹۴، برای اولین بار تمامی نژادها با شرایط برابر در انتخابات شرکت کردند و مجلسی را انتخاب کردند که به عنوان «مجمع قانون اساسی» اقدام به تدوین قانون اساسی جدیدی کردند که در سال ۱۹۹۹ قابلیت اجرا یافت.

ماندلا اولین رییس جمهور سیاهپوست افریقای جنوبی شد و در مجلس قانونگذاری جدید، کنگره ملی افریقا اکثریت را در اختیار داشت، اما حزب ملی (که بیشتر اعضای آن سفیدپوست و به ویژه آفریکانر بودند و از سال ۱۹۴۸-۱۹۹۴ قدرت را در دست داشتند) تا سال ۱۹۹۶ در دولت مشارکت داشت و در این سال از ائتلاف خارج شد. نقشه تقسیمات سیاسی کشور از نو ترسیم شد و کشور به استان‌های جدید تقسیم‌بندی گردید. کنگره ملی افریقا قدرت اجرایی را در ۷ استان در دست داشت. استان «کیپ غربی» توسط حزب ملی و منطقه «کوازولو-ناتال»<sup>(۱)</sup> توسط «حزب اینکاتا»<sup>(۲)</sup> اداره می‌شد، حزبی که پایگاه اجتماعی آن یک گروه بزرگ از قبیله‌ها با ۹ میلیون «زولو»<sup>(۳)</sup> بود.

حزب اینکاتا به ائتلاف با کنگره ملی افریقا اعتماد نداشت و در سال ۱۹۹۵ از «مجمع قانون اساسی» خارج شد. این حزب خواستار خودمختاری بیشتری برای کوازولو-ناتال بود و چنین به نظر می‌رسید که در اندیشه جدایی از اتحادیه افریقای جنوبی است. برخوردهای خشونت‌آمیز میان هواداران اینکاتا و کنگره ملی افریقای جنوبی - که موجب مرگ بیش از ۱۰۰۰۰ نفر شد - ادامه یافت، اگرچه از شدت درگیری پس از ۱۹۹۴ کاسته شد (و آشکار شد که برخی از برخوردهای گذشته توسط مقامات رسمی دولت تحت کنترل سفیدپوستان طراحی شده است).

رهبران سنت‌گرای حزب اینکاتا همانند بسیاری از سفیدپوستان نسبت به ارتباط کنگره ملی افریقا با حزب کمونیست افریقای جنوبی بدگمان بودند. اما فروپاشی کمونیسم در

1. Kwazulu- Natal  
3. Zulu

2. Inkatha

اروپای شرقی و اتحاد جماهیر شوروی و شکست سیاست‌های «سوسیالیسم افریقایی» که موجب نابسامانی اقتصادی در بسیاری از کشورها شده بود، تأثیر بسیاری بر رهبران کنگره ملی افریقا پیش از رسیدن به قدرت برجای نهاده بود. آنها طرح سیاست درهای بسته را به کناری نهاده و به جست‌وجوی راهکارهایی جهت تشویق سرمایه‌گذاری خارجی پرداختند.

اگرچه جمهوری افریقای جنوبی باید سپاسگزار روند مسالمت‌آمیز انتقال قدرت در آن کشور باشد که باعث حفظ این کشور غنی و ثروتمند در برابر همسایگانش شد، اما دولت جدید خواهان پاسخگویی به انتظارات سیاه‌پوستان و بهره‌مند نمودن آنها از زندگی بهتری می‌باشد. اقتصاد این کشور نیازمند تداوم رشد سریع اقتصادی است. با وضعیت فعلی دسترسی به چنین هدفی چندان قطعی به نظر نمی‌رسد. دلایل چندی بر این ادعا وجود دارد. سهم تولید طلای افریقای جنوبی از تولید جهانی از ۵۲٪ در سال ۱۹۸۰ به ۲۱٪ در سال ۱۹۹۶ کاهش یافته است. استخراج معادن بسیار عمیق این کشور با مشکلات بسیاری روبه‌رو است. با این حال با برداشته شدن مجازات‌های بین‌المللی، بهبود چشمگیری در چشم‌اندازهای بازرگانی و توسعه اقتصادی در آینده دیده می‌شود.



## ۳۵. شرق افریقا

سودان که سابقاً با حکومت مشترک انگلیس و مصر اداره می‌شد (عملاً در حاکمیت انگلیس) به سال ۱۹۶۵ استقلال یافت. حاکمیت مسلمانان عرب در شمال این کشور مدت‌های مدیدی توسط افریقایی‌های سیاه‌پوست جنوب مورد مخالفت واقع می‌شد. در سال ۱۹۸۳ در قسمت جنوبی قوانین اسلامی وضع گردید، که موجب آغاز شورش نوینی شد و تا سال ۱۹۹۰ شورشیان اغلب نقاط جنوب را به تصرف در آوردند. آنها در ۱۹۹۱ بر سر تعیین حد و حدود قبایل، شکست خوردند و این منازعات درون قبیله‌ای تا سال ۱۹۹۵ ادامه داشت. از آن پس، جنگ و در پی آن قحطی و خشکسالی میلیون‌ها تن کشته برجای گذاشت. در سال ۱۹۹۶ شورش‌هایی که توسط کشورهای اریتره و اتیوپی حمایت می‌شدند، دست به حملاتی به ناحیه شمال شرق سودان زدند.

اتیوپی (حبشه قدیم) توسط ایتالیای فاشیست در سال ۱۹۳۶ فتح شد و به وسیله بریتانیا در سال ۱۹۴۱ آزاد گردید. این کشور، کلیسای مسیحی خاص خود (قبطی) را دارا بود اما بسیاری از ساکنان آن در خارج از منطقه مرکزی حبشی زبان‌ها مسلمان بودند. (اکثریت یهودیان قدیمی اتیوپی که «فالاشا»<sup>(۱)</sup> خوانده می‌شدند به سال‌های ۱۹۸۴ و ۱۹۹۱ به اسرائیل روانه شدند). کودتایی در سال ۱۹۷۴ شورای نظامی افسران کودتاچی را با حمایت شوروی تأسیس کرد. امپراتور، هایل سلاسی<sup>(۲)</sup> زندانی و بعدها به قتل رسید.

اریتره مستعمره پیشین ایتالیا در سال ۱۹۵۲ با اتیوپی متحد گردید. تحمیل حاکمیت مستقیم از سوی اتیوپی در سال ۱۹۶۲ بر اریتره موجب پدید آمدن نهضت مقاومت در آنجا گردید. تا اواخر دهه ۱۹۷۰ مناطق وسیعی به تصرف شورشیان درآمد و شورشیان دیگری نیز

1. Falashas

2. Haile Selassie

در «تیگره»<sup>(۱)</sup> استان مجاور اتیوپی قیام کردند.

سومالی در سال ۱۹۶۰ با اتحاد سرزمین‌های سومالی مستعمره پیشین ایتالیا و مناطق سومالی مستعمره پیشین انگلیس استقلال یافت (مناطق اطراف بربرا). حرکت‌های ملی‌گرایانه در میان مردم سومالی در منطقه اوگادن اتیوپی و در جیبوتی که در آن زمان در قلمرو فرانسه بود منتهی به درگیری‌ها و منازعه‌های مرزی شد. جیبوتی در سال ۱۹۷۷ استقلال یافت و رهبران آن یعنی عیسی (اهل سومالی) و آفر بر سر قدرت مشترک توافق کردند. فرانسه نیز در آنجا پایگاه خود را حفظ کرد.

درگیری‌های بین سومالی و اتیوپی موجب پیدایش فرصتی شد تا اتحاد شوروی پایگاه‌هایی را در سواحل آنجا استقرار دهد (۴۱). در سال ۱۹۷۷، انقلاب مردم سومالی در «صحرای اوگادن»<sup>(۲)</sup> که توسط نیروهای سومالیایی حمایت می‌شد جنگی همه‌جانبه را پدید آورد که اتیوپی‌ها در آن پیروز شدند زیرا اتحاد جماهیر شوروی ۲۰ هزار سرباز کوبایی را به عنوان مزدور به خدمت گرفته بود تا از جانب آنها بجنگند (۶۹). از آن پس، اتحاد جماهیر شوروی سلاح‌ها و نیز «مشاورانی» را برای نیروهای اتیوپی در حال جنگ با اریتره و تیگره و همچنین در مرزهای سومالی گسیل داشتند و این در حالی بود که سومالی‌ها مشغول بیرون راندن نیروهای روسی بودند و از امریکایی‌ها برای در اختیار گرفتن پایگاه‌های قبلی اتحاد جماهیر شوروی دعوت می‌کردند. آنها نیز برحسب وظیفه چنین کردند.

در سال ۱۹۸۸ اتیوپی و سومالی نیروهای نظامی خود را کنار نهاده و مناسبات دیپلماتیک خود را از سر گرفتند. سپس شورشیان در سومالی به خصوص در بخش‌های شمالی دست به شورش زدند. (در سال ۱۹۹۱ این مناطق که در گذشته در کنترل انگلیس بود به عنوان سرزمین سومالی مستقل با پایتختی در هارگسیا اعلام شد.) به سال ۱۹۹۱ حاکم نظامی سومالی گریخت و جنگ‌های نامنظم میان قبایل و فرمانروایان، موجب پدیدار شدن خشکسالی و قحطی شد که طی آن ۴۰۰ هزار تن جان خود را از دست دادند. در سال ۱۹۹۲

1. Tigre

2. Ogaden Desert

نیروهای امریکایی وارد عمل شده تا کمک‌های غذایی را فراهم نمایند، در سال ۱۹۹۳ نیروهای سازمان ملل در آنجا مستقر شده و قحطی پایان یافته بود اما تمامی تلاش‌ها جهت پایان بخشیدن به جنگ به شکست انجامید. آخرین سربازان امریکایی در سال ۱۹۹۴ و آخرین نیروی سازمان ملل در سال ۱۹۹۵ آنجا را ترک کردند.

قحطی در منطقه‌ای که تلاش‌های امدادگرایانه اغلب با مانع جنگ‌ها یا حاکمانی که نسبت به گرسنگی مردم بی تفاوت بودند به صورت تهدیدی قابل برگشت به حساب می‌آمد (حاکمان مارکسیست اتیوپی حتی از گرسنگی به عنوان ابزاری جهت غلبه بر آشوب‌ها و شورش‌ها استفاده می‌کردند) و جنگ‌های مداوم سومالی در دهه ۹۰ امکان هرگونه مداخله با هدف توقف جنگ‌های داخلی را محدود کرد. این درگیری‌ها مشخص و آشکار بود. در میان شش میلیون تن مردم سومالی هیچ‌گونه دسته‌بندی مذهبی، زبانی یا ایدئولوژیک وجود نداشت و نیز هیچ قدرت خارجی تلاشی در جهت تفکیک آنها انجام نمی‌داد. با این حال قبایل در سال ۱۹۹۶ همچنان در حال جنگ بودند.

در اواخر دهه ۸۰ اتحاد جماهیر شوروی سربازان کوبایی را که به شکل افسار گسیخته‌ای در آمده بودند از اتیوپی عقب کشید و با شروع سال ۱۹۹۱ اتحاد جماهیر شوروی دچار فروپاشی شد. ائتلاف پیروزمندان‌های بر پایه حکومت‌های شورشی تیگره‌ها ولی عملاً نماینده دیگر گروه‌ها از جمله اورومو (گالا)<sup>(۱)</sup> که ۴۰ درصد جمعیت اتیوپی را تشکیل می‌دهد- قدرت را به دست گرفته و شروع به تعمیم مراحل مختلف کرده و به حاکمیت دیرینه زبان حبشی پایان دادند. اریتره مختار به جدا شدن شد و پس از همه‌پرسی در ۱۹۹۳ استقلال یافت. کنیا، اوگاندا، تانزانیا (تانگانیکا و زنگبار در سال ۱۹۶۴ برای ایجاد کشور تانزانیا با یکدیگر متحد شدند) پیش از دست‌یابی به استقلال در دهه ۶۰ زیر حاکمیت انگلیس بودند. با شروع سال ۱۹۷۷ جامعه شرق افریقا تجزیه شد. کنیا و تانزانیا در شرایط ناگواری قرار گرفتند که مرز میان آنها تا سال ۱۹۸۳ بسته بود. بعدها، مناسبات بهبود یافت؛ اما همکاری دهه ۱۹۶۰ هرگز

1. Galla

تجدید نشد.

در اوگاندا، قانون مطلق رییس جمهور او بونه که مشتمل بر لغو حاکمیت مطلقه قبایل بود موجب پدید آمدن شورش هایی به خصوص در میان باگاندا، مردم کشور قدیمی بوگاندا شد. فرمانده ارتش، ژنرال امین در ۱۹۷۱ قدرت را در دست گرفت. وی در سراسر کشور رعب و وحشت به وجود آورد، تمامی آسیایی ها را از آنجا بیرون راند و در سال ۱۹۶۷ باربایندگان عرب و نیونازی آلمانی که هواپیمای ربوده شده شامل عدّه زیادی اسرائیلی را به فرودگاه انتبه<sup>(۱)</sup> آورده بودند همکاری کرد. (یک کماندوی اسرائیلی که در جریان این نقل و انتقال حضور داشت امکان رهایی گروگان ها را فراهم آورد). در ۱۹۷۸ ژنرال امین به تانزانیا حمله کرد. با حملات متقابل اوتانزیایی ها به سرعت اوگاندا را مورد تاخت و تاز قرار دادند، سربازان زیادی توسط کشور لیبی جهت خروج ژنرال امین فرستاده شد و او نیز فرار کرد. با عقب نشینی تانزیایی ها، او بونه مجدداً قدرت را در دست گرفت، اما ارتش او همانند ارتش ژنرال امین چنان درنده خویی و حیوان صفتی را در پیش گرفت که موجب پدید آمدن جنبش مقاومتی شد که نیروهایشان در سال ۱۹۸۶ کامپالا را به تصرف در آوردند و به جای حکومت جور و ستم، زمینه را برای بروز توانایی های فزونتر فراهم کردند.

رواندا و بروندي، کشورهای کوچک اما کوهستانی و پرجمعیت در سال ۱۹۶۲ پس از دوران حاکمیت ژرمن ها و سپس بلژیک ها استقلال یافتند. در هر یک از این دو کشور، اقلیت توتسی<sup>(۲)</sup> (واتوسی)<sup>(۳)</sup> که ۱۵ درصد جمعیت را تشکیل می دهند، طی قرن ها بر اکثریت «هاتو»<sup>(۴)</sup> (باهاتو) تسلط داشتند.

در بروندي حاکمیت توتسی ادامه یافت و تا سال ۱۹۹۳ بسیاری از قیام های هاتو به وضع اسفباری فرونشانده شد (در ۱۹۷۲، سیصد هزار هاتویی کشته شدند). سپس با برگزاری انتخابات، رییس جمهور از سوی هاتو انتخاب گردید. سربازان توتسی علاوه بر به قتل رساندن

1. Entebbe

2. Tutsi

3. Watutsi

4. Hutu (Bahutu)

رییس جمهور، در کودتایی، دویست هزار تن از هاتوها را قتل عام کردند. آنچه باقی مانده بود شکل ظاهری حکومت ائتلافی بود، اما توتسی ارتش را در کنترل خود داشت. در جولای ۱۹۹۶، فرمانده نظامی توتسی مجدداً روی کار آمد و باعث کشتار عدهٔ بیشماری از هاتوها گردید، در نتیجه کشورهای مجاور مرزهای خود را با بروندی بستند.

در رواندا تحولات ناگهانی بین سال‌های ۱۹۵۹ تا ۱۹۶۰ حاکمیت و فرمانروایی توتسی را شکست داد و بسیاری به اوگاندا متواری شدند. این تبعیدیان توتسی تلاش‌های فراوانی برای حمله به رواندا انجام دادند. در سال ۱۹۹۰ آنان قدرت فزونتری یافته و دولت از سربازان فرانسوی و بلژیکی کمک گرفت. هنگامی که آن سربازها عقب‌نشینی کردند، ارتش متجاوز توتسی حملات خود را از سر گرفت.

با شروع سال ۱۹۹۴ توتسی‌ها مجدداً تهدیدی برای پایتخت (کیگالی) به شمار می‌آمدند و در جولای، آنجا را تصرف کردند، ۸۰۰ هزار تبعیدی توتسی از اوگاندا به وطن خود بازگشتند و در نتیجه دو میلیون هاتویی فرار کرده که اغلب به زئیر (کنگو) رفتند. فرانسه نیروهایی نظامی را به رواندا اعزام کرد. از ماه ژوئن تا آگوست قلمروی را در اختیار گرفتند که در آن برخی از هاتوها پناهگاهی موقت داشتند. سه ماه پیش از سقوط کیگالی، حدود هفتصد هزار نفر توتسی قتل عام شده بودند. این قتل عام از طرف نیروی نظامی و سربازان هاتویی رواندا بود. هزاران تن از آنها چندی بعد توسط مهاجمان پیروز توتسی کشته شده و یا به اسارت در آمدند و بقیه به زئیر فرار کردند. در آنجا، بر ۱/۲ میلیون پناهنده هاتو، کنترل و نظارت داشتند.

در سال ۱۹۹۶ شورشی در ناحیه شرق زئیر (کیوو) (۳۲) جهت بیرون راندن توتسی‌های محلی انجام گرفت. توتسی‌های شورشی زئیر که بانيامولنج<sup>(۱)</sup> خوانده می‌شدند با کمک نیروهای توتسی رواندا، «بوکاوو»<sup>(۲)</sup> و «گوها»<sup>(۳)</sup> را تسخیر کردند و نیروهای نظامی هاتورا

1. Banyamulenge

2. Bukava

3. Goma

از اردوگاه پناهندگان دور نگه داشتند. صدها هزار آواره از زئیر به رواندا برگردانده شدند. حاکمان توتسی، با رفتاری خشونت‌آمیز، آنان را به اجبار به برون‌دی بردند و در آنجا ارتش توتسی به محض ورود تعداد بیشماری از آنان را کشت. ارتش تانزانیا سپس بقیهٔ ۳۵۰ هزار آوارهٔ هاتوی را به رواندا بازگرداند.

درگیری‌های سال‌های اخیر در شرق آفریقا از بسیاری جهات به هم پیوسته و مرتبط است. پناهندگان در اغلب مرزهای آن مناطق دست به شورش زده‌اند. هر کشوری، زمانی شورشیان را در یک یا چند کشور دیگر مورد حمایت قرار داده بود. همچنین درگیری‌های مرزی کوچکی میان ارتش‌های آن کشورها وجود داشت؛ ولی تنها جنگ مهم و تمام‌عیار بین کشورها، جنگ اتیوپی - سومالی و اوگاندا - تانزانیا در دههٔ ۷۰ بود.



## ۳۶. نیجریه و ساحل گینه

اطراف خلیج گینه، پنج کشور رقیب استعمارگر اروپایی از مرزهای از هم گسیخته دست کشیدند (۲۷). پیش از سال ۱۹۵۷ تنها کشور دارای قدرت حاکمیت، لیبریا بود جایی که در دهه ۱۸۲۰ قرارگاه مورد حمایت امریکا از بردگان آزاد شده در آن سرزمین وجود داشت، اما با شروع سال ۱۹۷۵ تمامی مستعمرات، استقلال یافتند. دو مستعمره پیش از سال ۱۹۱۴ آلمان، توگو و کامرون بعدها به سرزمین‌های مستعمره انگلیس و فرانسه تجزیه شدند. در سال ۱۹۶۰ بخش‌های فرانسوی، کشورهای مستقلی شدند و پس از رأی‌گیری عمومی تحت نظارت سازمان ملل، سرزمین توگو و قلمرو انگلیس به غنا ملحق شد، بخش شمالی کامرون انگلیس به نیجریه متصل و بخش جنوبی به کامرون که در گذشته در قلمرو فرانسه بود، ملحق گردید. بریتانیا به ترتیب به کشور غنا در سال ۱۹۵۷، نیجریه ۱۹۶۰، سیرالئون ۱۹۶۱، گامبیا ۱۹۶۵ استقلال داد. فرانسه به گینه در سال ۱۹۵۷ و به سایر کشورهای منطقه در سال ۱۹۶۰ استقلال اعطا کرد. اسپانیا به گینه استوایی در ۱۹۶۸، پرتغال به گینه بیسائو در سال ۱۹۷۴، به جزایر کیپورد و سائوتومه و پرنسپ در سال ۱۹۵۷ استقلال داد.

قبل از دست‌یابی به استقلال، غنا ساحل طلا نامیده می‌شد؛ مالی سودان فرانسه، گینه، گینه بیسائو و گینه استوایی، به ترتیب گینه فرانسه، پرتغال و اسپانیا به شمار می‌رفتند. در سال ۱۹۷۵ داهومی خود را مجدداً «بنین» نامید و در ۱۹۸۳ ولتای علیا، بورکینافاسو شد.

افریقای غربی یا غرب افریقا عبارت صحیح و دقیقی نیست، اما اغلب شامل نیجریه، نیجر و ۱۴ کشور غرب افریقا به شمار می‌رود. در ۱۹۷۵ این شانزده کشور، جامعه اقتصادی کشورهای غرب افریقا موسوم به اکواس<sup>(۱)</sup> را برپا کردند، اما این جامعه بسیار سست و بی‌قاعده

1. Economic Community of West African States (ECOWAS).

رها شد. سنگامبیا اتحادی متشکل از سنگال و گامبیا بود که در ۱۹۸۱ تشکیل و در ۱۹۸۹ منحل شد. با شروع کسب استقلال، بی‌ثبات سیاسی در میان کشورها رایج و شایع شد. از ۱۹۹۶ سنگال و ساحل عاج تنها دو کشور از ۱۶ کشور غرب افریقا بودند که از کودتاهای نظامی در امان بودند. در بسیاری از کشورها، سربازانی که قدرت را به دست گرفته بودند بعدها انتخاباتی به راه انداخته و ریاست جمهوری غیرنظامی برگزیدند. از دهه ۱۹۹۰ آهنگ‌های نارضایتی گسترده از حاکمان مستبد وقت وجود داشت که برخی از آنها اجازه انجام انتخابات اعتراض آمیز را می‌دادند. در لیبیا، جنگ داخلی ویرانگری که در ۱۹۸۹ شروع شد، کشور را به سوی هرج و مرج در اوایل سال ۱۹۹۰ سوق داد که در این هنگام نیروهای حافظ صلح نیجریه‌ای که توسط جامعه اقتصادی کشورهای غرب افریقا به وجود آمده بود به آنجا فرستاده شد. از ۱۹۹۳ با موافقت رهبران رقیب در تشکیل شورای موقت، چشم‌اندازهای صلح پدیدار گشت. در سال ۱۹۹۶ جنگی وسیع و همه‌جانبه در گرفت، سپس قرارداد جدید متارکه جنگ، توافقی را به وجود آورد که موجب برگزاری انتخابات ریاست جمهوری در سال ۱۹۹۷ شد. سیرالئون نیز با پشت سر گذاشتن یک جنگ ویرانگر داخلی، به برگزاری انتخابات در سال ۱۹۹۶ اقدام و دولت غیرنظامی را تجدید کرد.

در سراسر غرب افریقا یک خط جداکننده دینی و مذهبی از سنگال تا شمال نیجریه کشیده شده است. در بخش شمالی عمدتاً مسلمانان و در بخش جنوبی مسیحیان و معتقدان به اصالت روح هستند. این جداسازی خصوصاً در نیجریه که پرجمعیت‌ترین کشور افریقایی است و با مخالفت‌های داخلی روبرو شده بود بسیار با اهمیت بشمار می‌رفت. (۱۱۰ میلیون جمعیت این کشور به ۲۵۰ زبان مختلف تکلم می‌کنند.)

نیجریه با اتحاد سه منطقه استقلال یافت. منطقه وسیع شمال این کشور اغلب مسلمان، در قسمت غربی آن قوم یوروبا<sup>(۱)</sup> و در بخش شرقی ایبو<sup>(۲)</sup> حاکم بودند. پس از دو

1. Yoruba

2. Ibo

کودتای نظامی در ۱۹۶۶ برخی از رهبران ایبو در «أنوگو»<sup>(۱)</sup> در سال ۱۹۶۷ ادعای حکومتی تجزیه طلب به نام بیافرا کرده بودند. آنها تا سال ۱۹۷۰ نیز تسلیم نشده بودند. این جنگ داخلی، گرسنگی و قحطی عمده‌ای را در حوالی ایبو و اختلافات تندی را میان سایر دولت‌های افریقایی به وجود آورد که در نهایت برخی از آنها از بیافرا حمایت کردند.

حاکمان نظامی نیجریه مجدداً این کشور را با ائتلاف ۱۹ دولت فدرال شکل دادند (در سال ۱۹۹۱ به ۳۰ دولت فدرال افزایش یافت)؛ ابوجا به جای لاگوس به عنوان پایتخت فدرال انتخاب شد. از ۱۹۷۹ تا ۱۹۸۳ تلاش‌های نوینی در جهت ابقای حکومت منتخب مردم شکل گرفت، لیکن شکوفایی اقتصادی نیجریه در دهه ۷۰، با کاهش جهانی بهای نفت خام پایان یافت؛ دو میلیون مهاجری که (اغلب اهل غنا) در نتیجه افزایش قیمت نفت به کشور وارد شده بودند، اخراج گشتند و حکومت نظامی مجدداً اعمال گردید. حکومت نظامی، سلطه آشکار مسلمانان مناطق شمالی را به طور گسترده‌ای موجب شده بود. در سال ۱۹۸۶ نیز نیجریه به سازمان کنفرانس اسلامی ملحق شد (۲۸).

آنچه از سال‌های رکود، نصیب نیجریه شده بود، تنها فساد و هزینه‌های سرسام‌آور و گزاف بدون هیچگونه منفعت درازمدت بود. بین سال‌های ۱۹۸۳ تا ۱۹۹۶ درآمد سرانه هر نفر به نصف رسیده بود. انتخاباتی که در سال ۱۹۹۳ انجام گرفت، باطل شد و فرماندهان ارشد ارتش مجدداً حکومت نظامی را برقرار ساختند. آنها در سال ۱۹۹۵ خشونت‌های زیادی را در توقف و آرام کردن شورش‌ها در میان ۵۰۰ هزار اوگونویی که در مناطق نفت‌خیز جنوب شرقی بودند، اعمال کردند. کشورهای مشترک‌المنافع، عضویت نیجریه را به حالت تعلیق در آوردند و از طرفی اتحادیه اروپایی نیز تحریم سلاح و سایر تحریم‌ها را بر این کشور اعمال کرد.



## ۳۷. مستعمره‌های پیشین فرانسه

مستعمره‌های پیشین فرانسه در افریقای شمالی و غربی (۲۷) سرزمین به هم پیوسته‌ای را تشکیل می‌دهد که از دریای مدیترانه تا رود کنگو امتداد می‌یابد. در این منطقه وسیع در حال حاضر ۱۷ کشور مستقل وجود دارد. در شمال منطقه، کشورهای عرب زبان مغرب، الجزایر، تونس واقع شده‌اند (۲۹ و ۳۸) ۱۴ کشور باقی مانده در گذشته با نام‌های «افریقای غربی فرانسه» و «افریقای استوایی فرانسه» شناخته می‌شدند. مجموع جمعیت این کشورها با جمعیت نیجریه برابری می‌کند. بخش‌های وسیعی از سرزمین کشورهای مالی، نیجر، چاد و سرتاسر سرزمین موریتانی را صحرا فرا گرفته است.

از ۱۴ کشور مذکور، گینه در سال ۱۹۵۸ و سایر کشورها در سال ۱۹۶۰ به استقلال رسیدند. کنگو اغلب کنگوی برازاویل نامیده می‌شود، اینکار به منظور تشخیص این کشور از کنگوی سابق بلژیک که بعدها زئیر نامیده شد، صورت گرفته است. جمهوری افریقای مرکزی (یا اوبانگی شاری قدیم) از سال ۱۹۷۶ توسط حاکم نظامی خود سرهنگ بوکاسا، تبدیل به امپراتوری افریقای مرکزی شد، اما وی در سال ۱۹۷۹ از کار برکنار و رژیم حکومتی افریقای مرکزی دوباره تبدیل به جمهوری شد. در سرزمین‌هایی که در امتداد حدود جنوبی صحرای بزرگ افریقا در کمر بند «ساحل» واقع شده‌اند و از مناطق خشک جهان هستند و از مواهب طبیعی بهره چندانی ندارند، سنگ آهن موریتانی، بوکسیت گینه، نفت گابن و اورانیوم نیجر منابع قابل ملاحظه‌ای محسوب می‌شود.

کمک‌های فرانسه پس از استقلال این کشورها نیز نقش مهمی در اقتصاد این ۱۴ کشور دارد. پول رایج در ۱۲ کشور از ۱۴ کشور مذکور فرانک «سفا»<sup>(۱)</sup> می‌باشد. فرانسه در کامرون،

1. African Financial Community (CFA)

جمهوری افریقای مرکزی، چاد، گابن، ساحل عاج و سنگال، پایگاههایی را برای خود حفظ کرده است. حضور نیروهای اندک فرانسوی در جمهوری افریقای مرکزی و دیگر کشورهای منطقه، گاهی موجب حفظ دولت‌ها و گاهی نیز موجب ایجاد دگرگونی‌هایی در آنها شده است. پیش از فروپاشی شوروی، این کشور در بنین، کنگو و گینه نفوذ قابل ملاحظه‌ای داشت. در دهه ۷۰ و ۸۰ میلادی جاه‌طلبی‌های رهبر نظامی لیبی، سرهنگ معمر قذافی، مهم‌ترین عامل برهم زنده نظم و امنیت در منطقه بوده است. دیپلمات‌های لیبی در انتقال غیرقانونی مواد منفجره به سنگال و طراحی توطئه‌های کودتا در بنین و دیگر مناطق، دست داشتند. با انجام کودتای نظامی در سال ۱۹۸۳ در بوركینافاسو رژیم جدید از کمک‌های اعطایی لیبی بهره‌مند شد. چاد آشکارترین صحنه مداخله لیبی در امور داخلی یک کشور بود.

در سال ۱۹۷۳، لیبی به امید یافتن معادن اورانیوم، نظیر منابع غنی کشف شده در اطراف منطقه «ارلیت»<sup>(۱)</sup> در کشور نیجر (۴) نوار «آئوزو»<sup>(۲)</sup> در امتداد مرز دو کشور در شمال چاد را اشغال کرد. در سال ۱۹۸۰ لیبی نیروهای خود را به «نجامنا» پایتخت چاد اعزام نمود و در سال ۱۹۸۱ این نیروها مدعی اتحاد لیبی و چاد شدند. سازمان وحدت افریقا خواستار خروج لیبی از چاد شد، اما در سال ۱۹۸۲ لیبی در منطقه «باردایی»<sup>(۳)</sup> در نزدیکی منطقه آئوزو برخلاف انتظار اقدام به ایجاد یک دولت کرد و با استفاده از پوشش این دولت، نیروهای خود را به بیابان‌های شمال چاد فرستاد. در سال‌های ۱۹۸۳ و ۱۹۸۴ یک نیروی نظامی کوچک فرانسوی برای چند ماه به چاد اعزام شد و حضور این نیروها موجب بازداشتن لیبی از حمله به نجامنا پایتخت چاد شد و در سال ۱۹۸۷ نیروهای نظامی چاد نیروهای لیبی را تا نوار آئوزو وادار به عقب‌نشینی کردند. با میانجیگری سازمان وحدت افریقا آتش‌بس برقرار شد. از دیوان بین‌المللی دادگستری در لاهه خواسته شد تا در مورد قضیه نوار آئوزو حکم صادر کند، این دیوان در سال ۱۹۹۴ حکم خود را به نفع چاد صادر نمود. پس از آن با وقوع جنگ داخلی در

1. Arlit

2. Aozou

3. Bardai

چاد دولت جدیدی به قدرت رسید که روابط خصومت‌آمیز کمتری با لیبی داشت، اما به عنوان یک دولت دست‌نشانده لیبی محسوب نمی‌شد.

زئیر (۳۲) و همسایگان کوچک شرقی این کشور، رواندا و برون‌دی (۳۵) با اینکه در گذشته مستعمره بلژیک بودند با این حال به گروه «فرانکوفون»<sup>(۱)</sup> پیوستند (۹). نیروهای فرانسوی در چند نوبت به منطقه اعزام شده‌اند به ویژه حضور نیروهای فرانسوی در برون‌دی حائز اهمیت است. مداخله نیروهای فرانسوی در برون‌دی و منازعات داخلی این کشور باعث شد تا بسیاری بر این عقیده پافشاری کنند که فرانسه به حمایت از اکثریت «هوتو» علیه اقلیت «توتسی» اقدام به مداخله نظامی کرده‌است.



## ۳۸. شمال افریقا

اصطلاح مغرب به منطقه غرب جهان عرب گفته می‌شود. دو کشور تحت‌الحمایه فرانسه، مغرب و تونس در سال ۱۹۵۶ موفق به کسب استقلال شدند، اما الجزایر تا سال ۱۹۶۲ و پس از یک جنگ داخلی هفت ساله به استقلال رسید. جنگ آزادیبخش در الجزایر منجر به بروز شورش و ناآرامی در فرانسه شد. ژنرال دوگل با صدور دستور عقب‌نشینی به نیروهای فرانسوی، استقلال الجزایر را به رسمیت شناخت. از زمان آغاز استعمار فرانسه بر الجزایر در سال‌های دهه ۱۸۳۰، یک میلیون اروپایی در الجزایر ساکن شده بودند که پس از سال ۱۹۶۲ تقریباً تمام آنها الجزایر را ترک و به اروپا بازگشتند، علاوه بر آن سه میلیون نفر از الجزایر، مغرب و تونس نیز به فرانسه مهاجرت کردند.

اگرچه فرهنگ اصلی این کشورها فرهنگ عربی به اضافه عناصری از فرهنگ فرانسوی برگرفته شده از زمان استعمار می‌باشد، اما علاوه بر آن، آثار زبان و فرهنگ بربری که پیش از اسلام در منطقه حاکم بوده در بخش‌هایی از الجزایر و مغرب، به ویژه در ناحیه «کابیلیا»<sup>(۱)</sup> واقع در شرق الجزیره نیز دیده می‌شود. در این ناحیه تقاضا برای حفظ فرهنگ بربر در دهه ۸۰ روبرو افزایش نهاده است. دین رسمی هر سه کشور اسلام است (پادشاه مغرب در گذشته رهبر مذهبی و هم حاکم کشور محسوب می‌شد)، تا دهه ۸۰ اثری از بنیادگرایی اسلامی در منطقه دیده نشده بود، در این دهه بنیادگرایی به چالش عمده‌ای در برابر رژیم نظامی حاکم در الجزایر تبدیل شد.

انتخابات سال ۱۹۹۲ در الجزایر، زمانی که مشخص شد جبهه نجات اسلامی پیروز شده است، باطل اعلام شد و به دنبال آن درگیری‌های خونینی که تفاوتی با یک جنگ داخلی

1. Kabylia

تمام عیار نداشت، در کشور گسترش یافت. برخی از جناح‌ها اقدام به ترور بیگانگان کردند و بسیاری از آنها کشته شدند. تمام بیگانگان ساکن در الجزایر تهدید به مرگ شدند که در نتیجه بسیاری از آنها با خروج به موقع از کشور جان خود را نجات دادند. در سال ۱۹۹۶ دولت فرانسه اعلام نمود، ۸۰۰۰ فرانسوی که بازمانده فرانسویان ساکن الجزایر در پیش از استقلال این کشور بودند، این کشور را ترک کرده‌اند.

در دهه ۶۰ الجزایر و مغرب بر سر اختلافات مرزی به نبردهایی با یکدیگر پرداختند و پس از ۱۹۷۵ الجزایر مهمترین پشتیبان جبهه پولیساریو در صحرای غربی علیه مغرب بود. روابط دیپلماتیک دو کشور در سال ۱۹۷۶ قطع شد و تا سال ۱۹۸۸ ادامه یافت. پس از این تاریخ دو کشور دوره بهتری را در روابط دیپلماتیک تجربه کردند.

در سال ۱۹۸۹ دو کشور الجزایر و مغرب به اتفاق لیبی، موریتانی و تونس «اتحادیه مغرب عربی» را تشکیل دادند. یکی از اهداف مهم «اتحادیه مغرب عربی» رسیدن به موضع واحد در گفت‌وگوهای بازرگانی با اتحادیه اروپایی بوده است. اتحادیه اروپایی مهم‌ترین خریدار فراورده‌های صادراتی کشورهای شمال آفریقا می‌باشد (نفت و گاز از الجزایر و لیبی، میوه و مشروبات الکلی از مغرب و تونس و سنگ آهن از موریتانی)

لیبی در سال ۱۹۵۱ مستقل شد. این کشور در سال ۱۹۱۱ توسط ایتالیا از ترکیه جدا گردید. طی جنگ دوم جهانی میان سه کشور بریتانیا از یکسو و آلمان و ایتالیا از سوی دیگر جنگ‌های بسیاری بر سر این سرزمین صورت گرفت. بیشتر مساحت آن پوشیده از بیابان است، اما اکتشاف منابع عظیم نفت در دهه ۶۰ آن را به کشوری ثروتمند تبدیل نمود. در سال ۱۹۶۹ افسران ارتش با رهبری سرهنگ معمر قذافی قدرت را در دست گرفتند. حکومت جدید با استفاده از درآمد نفت و فعالیت‌های تروریستی و قرائت خاص از اصول و شعارهای اسلامی، سیاست خارجی جاه‌طلبانه‌ای در پیش گرفت. (البته قرائت قذافی از اسلام با قرائت بنیادگرایان تفاوت اصولی داشت به نحوی که بنیادگرایان را نوکر امپریالیسم می‌نامید و بسیاری از آنها توسط حکومت قذافی دستگیر و کشته شدند).

اعزام نیروهای نظامی لیبی به اوگاندا و چاد (۳۵ و ۳۷) و شرکت در جنگ‌های داخلی این کشورها با عدم موفقیت همراه بود. این کشور با کمک‌های مالی و تلاش‌های حمایت‌کننده سعی در سرنگونی حکومت چندین کشور عرب و افریقایی داشت. گروه‌های آدم‌کشی که از سوی سفارتخانه‌های لیبی تجهیز و هدایت می‌شدند، در کشورهای مختلف اروپایی و ایالات متحده امریکا فعالیت می‌کردند. در سال ۱۹۸۴ پس از انجام چند قتل در برلین، یک پلیس زن توسط یکی از اعضای سفارت لیبی به قتل رسید. هنگامی که مظنونین به قتل در سال‌های ۱۹۸۳ و ۱۹۸۶ به ترتیب در آلمان و ایتالیا دستگیر شدند، لیبی با به‌گروگان گرفتن تعدادی خارجی خواستار آزادی هرچه سریع‌تر دستگیر شدگان شد. قذافی به گروه‌های تروریستی آلمانی و ایرلندی و سایر گروه‌های تروریستی، کمک‌های مالی و تسلیحاتی اعطا می‌کرد و در سال ۱۹۸۹ نیز آشکارا مسئولیت آن را بر عهده گرفت.

ادعاهای دریایی قذافی عامل دیگری برای ایجاد تنش بوده است. در سال ۱۹۸۰ کشتی‌های جنگی لیبی از انجام عملیات اکتشاف نفت در ۶۰ مایلی سواحل جزیره مالت، جلوگیری نمودند. در سال‌های ۱۹۸۱ و ۱۹۸۶ هواپیماهای جنگی این کشور به هواپیماهای امریکایی بر فراز خلیج سیرت<sup>(۱)</sup> حمله کردند. لیبی این خلیج را جزء آب‌های داخلی خود قلمداد کرد. ایالات متحده امریکا لیبی را مسؤول قتل سربازان امریکایی در سال ۱۹۸۶ در برلین اعلام کرد و به تلافی آن هواپیماهای جنگی امریکا طرابلس و بنغازی را بمباران کردند. مین‌گذاری در دریای سرخ در سال ۱۹۸۴ که منجر به غرق ۱۷ کشتی شد، بمب‌گذاری در هواپیمای خطوط هوایی پان‌آمریکن و سقوط هواپیمای مذکور در لاکربی اسکاتلند در سال ۱۹۸۸ و سقوط هواپیمای خطوط هوایی فرانسه بر فراز نیجر در سال ۱۹۸۹ از جمله مواردی است که سوءظن‌ها در مورد دخالت لیبی در اینگونه عملیات تروریستی را افزایش داد. پس از امتناع لیبی از تحویل ماموران مظنون به دست داشتن در حادثه لاکربی، سازمان ملل متحد از سال ۱۹۹۲ مجازات‌های اقتصادی علیه لیبی وضع کرده است.

1. Sirte



## ۳۹. مغرب و صحرای باختری

پیش از استقلال مغرب در سال ۱۹۵۶ بیشتر خاک این کشور تحت کنترل فرانسه بود، اما اسپانیا نیز مناطقی را در شمال و جنوب این کشور در اختیار داشت و شهر طنجه در کنار جبل الطارق، منطقه بین‌المللی محسوب می‌شد. اسپانیا منطقه محصور «ایفنی»<sup>(۱)</sup> را تا سال ۱۹۶۹ حفظ کرد. اما در حال حاضر تنها دو منطقه محصور «سیوتا» و «ملیله» تحت حاکمیت این کشور هست.

اسپانیا در سال ۱۹۷۵ از سرزمین صحرای باختری خارج شد. بیشتر مساحت این سرزمین بیابان بوده و جمعیت اندکی در آن زندگی می‌کنند. تنها منبع قابل ملاحظه آن فسفات بود که از منطقه «بوکرا»<sup>(۲)</sup> استخراج می‌شد. مغرب که ادعای تاریخی بر صحرای باختری داشت بلافاصله پس از خروج اسپانیا، نیروهای خود را به منطقه اعزام نمود. موریتانی نیز بخش‌هایی از جنوب صحرای باختری به نام «ریود اورو»<sup>(۳)</sup> را تصرف کرد. دو کشور با ایستادگی جنبش چریکی استقلال طلبانه‌ای روبه‌رو شدند. الجزایر با استفاده از ناحیه «تیندوف»<sup>(۴)</sup> از این جنبش پشتیبانی می‌کرد. جنبش مذکور به اختصار «پولیساریو»<sup>(۵)</sup> نامیده می‌شد.

موریتانی در سال ۱۹۷۹ نیروهای خود را از صحرای باختری خارج و بلافاصله مغرب نیروهای خود را به منطقه جنوبی اعزام کرد؛ اما به زودی به این نکته پی برد که جلوگیری از حمله چریک‌ها به صحرای باختری با استفاده از پایگاه تیندوف و عبور از مرزهای موریتانی در منطقه صحراکاری بس مشکل خواهد بود.

1. Ifni

2. Bou Craa

3. Rio de oro

4. Tindouf

5. Popular Liberation Front of Sakia el Hamra and Riodeoro (Polisario).

در بین سال‌های ۱۹۸۰ تا ۱۹۸۹ مغرب اقدام به تأسیس یک سلسله دیوارهای ماسه‌ای نمود تا با استفاده از این دیوار دفاعی بتواند کل سرزمین صحرای باختری را از تهاجم پولیساریو حفظ کند.

مغرب برگزاری یک همه‌پرسی را در صحرا پیشنهاد کرد که «صحرای»<sup>(۱)</sup>ها (اهالی صحرا) می‌توانستند میان استقلال یا الحاق به مغرب یکی را انتخاب کنند؛ اما در مورد اینکه چه کسانی حق شرکت در همه‌پرسی را دارند، توافقی حاصل نشد. پیش از ۱۹۷۵ بسیاری از «اهالی صحرا» کوچ‌نشین میان سرزمین اصلی صحرای باختری و خارج از آن در حرکت بودند. اما در حال حاضر بسیاری از آنها در اردوگاه‌های آوارگان تحت کنترل پولیساریو در اطراف تیندوف به سر می‌برند.

از سوی دیگر تعدادی از اتباع مغرب به صحرای باختری مهاجرت کردند. سازمان ملل متحد ترتیباتی را برای اعزام ناظران و یک نیروی کوچک از سوی سازمان ملل متحد جهت نظارت عالی بر همه‌پرسی در صحرای باختری پیشنهاد کرد، اما اختلاف حل‌نشده بر سر حق رأی، مانع برگزاری همه‌پرسی شد.

تا سال ۱۹۸۴ اکثر کشورهای افریقایی، دولت در تبعید صحرا را به رسمیت شناختند. این دولت از سوی رهبران پولیساریو اعلام موجودیت کرده بود. هنگامی که هیأت اعزامی از سوی دولت صحراوی، مجوز حضور در نشست سازمان وحدت افریقا را کسب کرد، مغرب در اعتراض به این عمل، سازمان مذکور را ترک کرد.

تا سال ۱۹۹۰، پولیساریو دیگر از لیبی و به ویژه الجزایر کمک تسلیحاتی دریافت نمی‌کرد. با اینکه نیروهای این جنبش در پایگاه خود در تیندوف مستقر بودند، تلاش اندکی برای نفوذ در دیوار دفاعی مغرب انجام می‌دادند.

بهبود روابط میان دولت‌های عرب «اتحادیه مغرب عربی» (۳۸) تمایل الجزایر را به جنگیدن با مغرب به نیابت از پولیساریو، کاهش داده است.

1. Sahrawis (Saharans)



#### ۴۰. خاورمیانه و شمال افریقا

در سال ۱۹۱۲ تولید نفت در ایران آغاز شد. پس از آن عراق در دهه ۲۰، عربستان در سال ۱۹۳۹ و کویت در ۱۹۴۵ استخراج نفت را آغاز نمودند. تا اواسط دهه ۵۰ سه چهارم نفت مورد نیاز اروپا از خاورمیانه تأمین می‌شد. پس از آن کشورهای عرب شمال افریقا استخراج نفت را آغاز نمودند. تا سال ۱۹۶۰ کشورهای صادرکننده نفت خاورمیانه - که به جز ایران همه آنها عرب بودند - ۲۵٪ تولید جهانی را در اختیار داشتند. تا سال ۱۹۷۰ آنها ۴۰٪ تولید این ماده حیاتی را در دست گرفتند. فراوانی منابع و دسترسی آسان به آن (حتی در مناطق دریایی نیز منابع نفت در زیر آب‌های کم‌عمق به راحتی قابل استخراج هستند) موجب ارزانی هزینه استخراج نفت در این منطقه شده است. بیشتر نفت استخراجی از مناطق بیابانی خاورمیانه به دست می‌آید که موجب ثروتمند شدن کشورهای فقیری مانند عربستان سعودی و لیبی شد. شرکت‌های امریکایی، انگلیسی، هلندی و فرانسوی میدان‌های نفتی را توسعه دادند. در سال ۱۹۵۱ ایران از شرکت نفت ایران و انگلیس سلب مالکیت کرده و پالایشگاه نفت این شرکت را در آبادان، ملی اعلام کرد. پس از آن، دولت‌های صادرکننده نفت به طور مداوم کنترل خود بر صنایع نفت را افزایش دادند، بر میزان مالکیت‌ها افزودند، شرکت‌های نفتی را ملی اعلام کردند و شرکتهای سهامی در تملک خود تأسیس نمودند.

نخستین خطوط لوله نفت به منظور انتقال نفت عراق و عربستان سعودی به دریای مدیترانه ساخته شدند. این خطوط لوله به دنبال درگیری‌های پی‌در پی میان اسرائیل، لبنان و سوریه بسته شد. آمد و شد نفت‌کش‌ها از بنادر خلیج فارس به اروپا از راه کانال سوئز نیز در سال‌های ۵۷-۱۹۵۶ و از سال ۱۹۶۷ تا ۷۵ قطع شد (۴۲، ۴۳) و مسیر طولانی‌تر «مسیر

دماغه»<sup>(۱)</sup> وگردش به دور افریقا مورد استفاده قرار گرفت و به این منظور نفت‌کش‌های غول پیکری ساخته شد. با وجود افزایش عمق و پهنای کانال سوئز، وضعیت عبور و مرور کانال هیچگاه به سال‌های پیش از بسته‌شدن آن بازنگشت. در ضمن خطوط لوله جدیدی از دریای سرخ به دریای مدیترانه، یکی از راه مصر و یکی از راه اسرائیل ساخته شد. یک خط لوله نیز نفت خام عراق را با عبور از ترکیه به بندر سیحان در سواحل مدیترانه می‌رساند و خط لوله دیگری نفت عراق و عربستان سعودی را به بندر ینبوع در کنار دریای سرخ حمل می‌کند.

با تهاجم عراق به جمهوری اسلامی ایران در سال ۱۹۸۰، این کشور خود را از توانایی صدور نفت با استفاده از نفت‌کش محروم کرد. عبور و مرور نفت‌کش‌ها از پایانه‌های واقع در بندر بصره به طور کلی قطع شد. تهاجم عراق به کویت نیز در سال ۱۹۹۰ منجر به بسته‌شدن خطوط لوله نفت عراق از طریق ترکیه و عربستان سعودی شد. صادرات نفت عراق تا سال ۱۹۹۶ به طور کامل قطع شد (به جز مقدار اندکی که از طریق زمینی صادر می‌شد) در این سال با پذیرش شروط سازمان ملل متحد، صادرات نفت عراق به میزان محدودی آغاز شد (۴۷).

یکی از دلایل واکنش شدید بین‌المللی در برابر تهاجم عراق به کویت این بود که ۱۰٪ ذخایر شناخته شده نفت در عراق، ۱۰٪ در کویت و ۲۵٪ نیز در عربستان سعودی واقع شده است. اگر الحاق کویت به عراق مورد پذیرش بین‌المللی قرار می‌گرفت، ذخایر نفت عراق با ذخایر عربستان تقریباً برابر می‌شد و در مجموع ۴۵٪ ذخایر نفت جهان در کنترل دو کشور عراق و عربستان سعودی قرار می‌گرفت.

مدت‌های طولانی، نزدیکی اتحاد جماهیر شوروی به منطقه سرشار از نفت خلیج [فارس]، با در نظر گرفتن آسیب‌پذیری کشورهای ضعیف منطقه و درگیری‌های منطقه‌ای، به ویژه پس از تهاجم شوروی به افغانستان در سال ۱۹۷۹ و خروج آخرین نیروهای بریتانیایی از منطقه (۴۱) و تحولاتی که به نقش ژاندارمی ایران در برابر تهاجم احتمالی شوروی و رخنه این کشور به سمت جنوب پایان داد، موجب نگرانی دوباره غرب شد. اما جنگ عراق علیه جمهوری

1. Cape Route

اسلامی ایران و بعد تهاجم عراق به کویت، جریان نفت خلیج فارس را با خطر جدی مواجه ساخت و کشورهای غربی را متوجه این امر کرد که اتحاد جماهیر شوروی در سال‌های آخر حیات خود به طور بالقوه نقش سودمندی در حفظ ثبات منطقه داشته است.

در میانه دهه ۹۰ تقریباً ۱۰٪ نفت تولید شده در جهان از منطقه خاورمیانه و شمال آفریقا به دست می‌آمد. عربستان سعودی نه تنها در سازمان کشورهای عرب صادرکننده نفت «اوپک»<sup>(۱)</sup> بزرگترین تولیدکننده نفت بود بلکه در سازمان اوپک نیز این رتبه را در اختیار داشت<sup>(۳)</sup>. وابستگی شدید اروپا در گذشته به واردات سوخت از خاورمیانه با توسعه تولید نفت و گاز، به ویژه استخراج نفت و گاز دریای شمال و انتقال گاز از روسیه به اروپا، کاهش یافت (۷۵). با این حال ژاپن به بزرگترین مصرف‌کننده نفت خلیج [فارس] تبدیل شده است. حجم بالایی از واردات نفت امریکا نیز از منطقه خاورمیانه تأمین می‌شود. جهان به طور مکرر مشاهده نموده است که چگونه اقتصاد جهانی می‌تواند به شدت از وقوع آشوب در این منطقه تأثیرپذیرد<sup>(۳)</sup>. این وابستگی دلیل خوبی برای تداوم نگرانی بین‌المللی درباره سرنوشت منطقه‌ای که ۲۰٪ کل ذخیره نفت جهان را در اختیار دارد، می‌باشد.

